

Review and analysis of the principles governing on foreign relations in the prophetic government

*Mohammad Ghasem Ahmadi*¹

Received: 2021/12/29 | Accepted: 2022/02/19

(DOI): [10.22034/SKH.2022.13905.1315](https://doi.org/10.22034/SKH.2022.13905.1315)

Abstract

Original Article

P 65 - 93

The biography of the Holy Prophet (PBUH) is a Shariah proof for us Muslims in all dimensions. One of the dimensions of the life of the Prophet (PBUH) is foreign relations in his government. The purpose of this article is to examine the principles governing on foreign relations in the government of the Prophet (PBUH) and to know how it is. The question is, what principles were foreign relations based on during the Prophet's rule? To answer the above question, the biography of the Prophet (PBUH) was investigated in this context with a descriptive-analytical method and with a historical approach, and the following results were obtained. Foreign relations in prophetic rule were based on principles such as; Monotheism and God-centeredness, exclusive sovereignty for God, the universality of the religion of Islam and the mission of the Holy Prophet (PBUH), the supremacy of Islam and the negation of the infidels' rule and the negation of their dominion over the believers, the establishment of communication and non-aggression pact with those who don't want to fight with Muslims and don't want the negation of Islam, faithfulness to covenants, seeking justice, Islamic da'wah and jihad. These principles are inferred from the life of the Holy Prophet (PBUH) and from the Holy Qur'an, which is the source of the Prophet's life. On the basis of these principles and by preserving the dignity and expediency of the Muslims, the Prophet (PBUH) took the Islamic invitation and during his lifetime spread Islam throughout the Arabian Peninsula and laid the groundwork for its expansion to other parts of the world.

Keywords: principles, foreign relations, Holy Prophet (PBUH), prophetic life, prophetic government.

1-- Ahl al-Bayt (AS) History Department, Islamic History and Civilization Complex, Al-Mustafa (AS) Al-Alamiya University



بررسی و تحلیل اصول حاکم بر روابط خارجی در حکومت نبوی

محمد قاسم احمدی^۱

شناسه دیجیتال (DOI): [10.22034/SKH.2022.13905.1315](https://doi.org/10.22034/SKH.2022.13905.1315)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۸ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۳۰

نوع مقاله: علمی پژوهشی

چکیده

ص: ۹۳/۶۵

سیره پیامبر اکرم (ص)، در همه ابعاد برای ما مسلمانان حجت شرعی است. یکی از ابعاد سیره پیامبر (ص) روابط خارجی در حکومت آن حضرت است. هدف این مقاله، بررسی اصول حاکم بر روابط خارجی در سیره حکومتی پیامبر (ص) و شناخت چگونگی آن است. سؤال این است که روابط خارجی در حکومت نبوی بر چه اصولی استوار بود؟ برای پاسخ به سؤال فوق، به بررسی سیره پیامبر (ص) در این زمینه به روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد تاریخی پرداخته شده و نتایج زیر بدست آمده است:

روابط خارجی در حکومت نبوی بر اصولی مانند: توحید و خدامحوری، انحصار حاکمیت برای خدا، جهانی بودن دین اسلام و رسالت پیامبر اکرم (ص)، برتری اسلام و نفی ولایت کفار و نفی سلطه آنان بر مؤمنان، برقراری ارتباط و پیمان عدم تعرض با کسانی که در صدد جنگ با مسلمانان و نفی اسلام نبودند، وفای به عهد و پیمان، عدالتخواهی، دعوت و جهاد استوار بود. این اصول از سیره پیامبر اکرم (ص) و از قرآن کریم که سرچشمه سیره نبوی است، استنباط می شود. پیامبر (ص) بر اساس این اصول و با حفظ عزت و مصلحت مسلمانان، به دعوت اسلامی پرداخت و در زمان حیاتش اسلام را در سراسر جزیره العرب گستراند و زمینه گسترش آن به سایر نقاط جهان را فراهم ساخت.

واژگان کلیدی: اصول، روابط خارجی، پیامبر اکرم (ص)، سیره نبوی، حکومت نبوی.

۱ - گروه تاریخ هل بیت (ع)، مجتمع تاریخ سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی (ص) العالمیه،

m.q.ahmadi1@gmail.com



مقدمه

خداوند پیامبر اکرم (ص) را الگوی نیکوی بشریت معرفی کرده و فرموده است: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب/۲۱). «رسول خدا برای شما الگویی نیکوست». در علم کلام با دلایل متقن اثبات شده که پیامبران به طور عام و پیامبر اکرم (ص) به طور خاص از هرگونه خطا و اشتباه مبرا بوده اند (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۸۰ ص ۲۰۲-۲۰۴). بنابراین در اینجا مسئله عصمت پیامبر اکرم (ص) به عنوان پیشفرض پذیرفته شده است. از نظر اخلاقی نیز چنان بوده که خداوند او را ستوده و فرموده است: إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (قلم/۴). «تو دارای خلقی بزرگ هستی». همچنین از نظر مقامات معنوی، کمالات روحی، بندگی خداوند و پرهیزکاری در اعلیٰ درجه بودند. صفحات تاریخ زندگی آن حضرت نیز گواه همین امر است. به همین جهت سیره پیامبر (ص) برای ما حجت شرعی است. بنابراین اهمیت و ضرورت پرداختن به سیره و سنت پیامبر (ص) بر کسی پوشیده نیست. رابطه بین دین و سیاست (در مقابل جدایی دین از سیاست) نیز پیشفرضی دیگر برای این تحقیق است.

پیامبر اکرم (ص) خاتم انبیا و قرآن آخرین کتاب آسمانی و دین اسلام آخرین و کاملترین آیین برای همه جهانیان است. آن حضرت وظیفه داشت دین اسلام را به درستی تبیین کند و به گوش جهانیان برساند. تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (فرقان/۱). «والا و پربرکت است آن (خدایی) که فرقان را به تدریج بر بنده خود فرود فرستاد تا همه جهانیان را بیم دهنده باشد».

پیامبر اکرم (ص) برای رساندن پیام الهی به گوش جهانیان، باید با آنان ارتباط برقرار می کرد. برای برقراری ارتباط و رساندن پیام الهی به جهانیان، روابط خارجی لازمه کار است. بنابراین یکی از مسائل مهم در سیره پیامبر (ص)، روابط خارجی و چگونگی برخورد آن حضرت با بیگانگان است، زیرا بدون روابط خارجی، رساندن پیام الهی به جهانیان و انجام رسالت جهانی ممکن نبود.

بعد از هجرت پیامبر (ص) به مدینه و شکل گیری جامعه اسلامی و به عبارت دیگر تشکیل حکومت اسلامی، روابط خارجی نیز آغاز شد. مراد از روابط خارجی ارتباطی است که پیامبر (ص) با خارج از محدوده حکومت خود داشت. محدوده حکومت آن حضرت در ابتدا، مدینه بود، اما با گسترش اسلام محدوده حکومت گسترش پیدا کرد.

بنابر تقسیم بندی فقها، مدینه در سالهای اول هجری، «دارالاسلام» بود و تمام مؤلفه های

یک دولت (سرزمین، جمعیت، حاکمیت و حکومت) را داشت. خارج از مدینه نیز «دارالکفر» محسوب می شد. دارالکفر نیز دو قسم بود: دارالحرب و دارالعهد. شهید اول می نویسد: «دار الاسلام منطقه هایی است که در آنها حکم اسلام جریان دارد و در آنجا کافری جز آنکه با مسلمانان پیمان صلح دارد، یافت نمی شود... ولی دارالکفر به جاهایی گفته می شود که در آنجا حکم و قانون کافران جاری است و در آنجا مسلمان یافت نمی شود مگر آنکه با کافران پیمان صلح بسته باشد».(الدروس الشرعیة، ج ۳، ص ۷۸).

اگر غیر مسلمانانی که در دارالکفر بودند از در صلح وارد می شدند و با پیامبر اکرم (ص) پیمان صلح می بستند، سرزمین آنان دارالعهد محسوب می شد و جان و مال و سرزمین آنان محترم بود، ولی اگر وارد جنگ با اسلام می شدند و در صدد نابودی اسلام و مسلمانان برمی آمدند، سرزمین آنان دارالحرب محسوب می شد.

منظور از روابط خارجی در اینجا ارتباط و روابط دارالاسلام با دارالکفر است، چه دارالاسلام تنها مدینه باشد، چنانکه در سالهای اول هجری چنین بود، یا کل جزیره العرب، چنانکه در سالهای آخر عمر پیامبر اکرم (ص) چنین بود و یا فراتر از آن. از آن جایی که محدوده حکومت نبوی همواره رو به گسترش و در حال تغییر بود، نمی توان محدوده خاصی برای آن تعیین کرد. سرزمینی که دارالاسلام بر آن صدق می کرد، محدوده حکومت پیامبر اکرم (ص) بود که همواره در حال گسترش بود.

گفتنی است که در شبه جزیره عربستان پیش از اسلام، حکومت مرکزی وجود نداشت و عربها براساس نظام قبیله‌ای زندگی میکردند. اشتراک زبانی عربها موجب اتحاد آنها و تشکیل یک حکومت نشده بود و حکومتی واحد در آن سرزمین وجود نداشت. اولین حکومت در آن سرزمین به دست پیامبر اکرم (ص) بنیان نهاده شد. هسته اصلی و ابتدایی این حکومت در مدینه شکل گرفت و مدینه مرکز حکومت اسلامی بود. بنابراین ارتباط این حکومت نوپنیا با خارج از محدوده خود، (چه محدوده آن مدینه باشد، چه تمام شبه جزیره عربی) روابط خارجی محسوب می شود.

در این تحقیق برآنیم که به چگونگی ارتباط پیامبر (ص) با دارالکفر و برخورد آن حضرت با بیگانگان پردازیم و اصول روابط خارجی دولت نبوی را استخراج کنیم. در واقع، هدف پاسخ به این پرسش است که روابط خارجی در حکومت نبوی بر چه اصولی استوار بود؟ با استفاده از قرآن کریم، کتب روایی، منابع دست اول تاریخ و سیره پیامبر (ص) و همچنین تألیفات و تحقیقات جدید، اطلاعات لازم گردآوری و به روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد تاریخی پردازش و به

سؤال مذکور پاسخ داده می شود و اصول روابط خارجی در حکومت نبوی شناخته می گردد. با شناسایی و استخراج اصول روابط خارجی در حکومت نبوی، می توان آن را به عنوان الگو در نظام اسلامی به کار گرفت و در زمینه چگونگی روابط خارجی نظام اسلامی از آن بهره برد.

پیشینه تحقیق

در موضوع این مقاله و با عنوان: «بررسی و تحلیل اصول حاکم بر روابط خارجی در حکومت نبوی»، کتاب یا پایان نامه و یا مقاله ای نوشته نشده است، اما در زمینه های مشابه و پیرامون موضوع روابط خارجی و سیاست خارجی در حکومت نبوی، کتابها و مقالاتی نوشته شده است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- کتاب «روابط خارجی در حکومت نبوی»، نوشته محمدقاسم احمدی (نویسنده مقاله حاضر)؛ این کتاب به موضوع عام روابط خارجی در حکومت نبوی پرداخته است. مقاله حاضر الهام گرفته از همین کتاب است، اما موضوع این مقاله «بررسی و تحلیل اصول حاکم بر روابط خارجی در حکومت نبوی» با موضوع کتاب متفاوت و ناظر به گوشه ای از فصل اول کتاب «زیربنای نظری بحث» است. هدف این مقاله تمرکز روی اصول روابط خارجی در حکومت نبوی و بررسی و تحلیل آن است.

۲- کتاب «سیاست خارجی پیامبر(ص)»، نوشته دکتر سعید جلیلی، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳. این کتاب نیز به موضوع عام سیاست خارجی پیامبر اکرم(ص) پرداخته و با رویکرد سیاسی نوشته شده است. این کتاب علاوه بر عام بودن موضوع، تفاوت زیادی با مقاله حاضر دارد.

۳- کتاب «بررسی فقهی اصل در روابط خارجی دولت اسلامی»، نوشته سید جواد ورعی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول، ۱۳۹۰. این کتاب همانطوری که از نامش پیداست، یک کتاب فقهی است و با دیدگاه فقهی نوشته شده است و مقاله حاضر بیشتر صبغه تاریخی و سیره ای دارد. علاوه بر این، کتاب آقای ورعی به بررسی فقهی اصل در روابط خارجی دولت اسلامی پرداخته که عام تر از موضوع این مقاله است که به سیره حکومتی پیامبر اکرم(ص) پرداخته و در صدد استخراج اصول حاکم بر روابط خارجی در حکومت نبوی از آن است.

۴- مقاله «اصول سیاست خارجی در قرآن»، نوشته سید عبدالقیوم سجادی، مجله علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، دوره ۴، سال چهارم، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۸۰.

این مقاله با نگرش سیاسی نوشته شده است و مقاله حاضر با نگرش تاریخی و سیره ای. او به برخی از اصول سیاست خارجی پرداخته و در مقاله حاضر به اصول بیشتری پرداخته شده است. در آن مقاله به اصول سیاست خارجی از دیدگاه قرآن پرداخته شده و به سیره پیامبر اکرم(ص) نظر ندارد، ولی در مقاله حاضر اگر از قرآن استفاده شده به جهت آن است که سیره رسول خدا(ص) برگرفته از قرآن است. رویکرد اصلی مقاله حاضر، بررسی این امور در سیره رسول خدا(ص) و حکومت نبوی است.

۵-مقاله «نظریه سیاست خارجی در دولت نبوی»، نوشته عبدالوهاب فراتی، مجله علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۳۵، پاییز ۱۳۸۵. این مقاله نیز مانند مقاله پیشین در رشته علوم سیاسی و با نگرش سیاسی نوشته شده و بیشتر به احکام و مسائل دارالاسلام و دارالشکر (دارالکفر) و دار العهد پرداخته است، بر خلاف مقاله حاضر که با رویکرد تاریخی و سیره ای نوشته شده و به اصول حاکم بر روابط خارجی در حکومت نبوی نظر دارد.

۶-مقاله « اصول حاکم در سیاست خارجی و تعامل با دیگران از دیدگاه قرآن »، نوشته علی اکبر عالمیان، مجله فرهنگ پویا، شماره ۳۶، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). این مقاله از نظر موضوع عامتر از مقاله حاضر است. سیاست خارجی را به طور مطلق آورده و مقاله حاضر روابط خارجی در حکومت نبوی را آورده است. او این موضوع را از دیدگاه قرآن بحث کرده و مقاله حاضر به سیره حکومتی پیامبر اکرم(ص) نظر دارد.

۷-مقاله «سیره پیامبر اعظم (ص) در روابط خارجی»، سید محمد یعقوب موسوی، پژوهشنامه فقهی (فقه پژوهان)، بهار ۱۳۸۶، شماره ۱. به سیره پیامبر اکرم(ص) در روابط خارجی پرداخته است که با موضوع مقاله حاضر تفاوت دارد، علاوه بر این، موضوع مقاله حاضر در زمینه مسائل تاریخی است و مقاله آقای موسوی با رویکرد فقهی نوشته شده است. همچنین موضوع مقاله حاضر اخص از موضوع مقاله آقای موسوی است. اگر چه آقای موسوی در این مقاله به برخی از اصول روابط خارجی پرداخته است، همه اصول را بیان نکرده و مقاله حاضر به اصول بیشتری پرداخته است.

تعریف مفاهیم

۱- اصل: اصل که جمع آن اصول است، در لغت به معنای ریشه، بن، اساس، و پایه است. (آذرتاش آذرنوش، ۱۳۸۳، ص ۱۲) و در اصطلاح به معانی متعددی مانند؛ دلیل، راجح، اصل (در

برابر فرع) و قاعده آمده است. (ورعی، ۱۳۹۰، ص ۵). در اینجا معنای چهارم (قاعده) مراد است. البته معنای اساس و پایه و اصل در برابر فرع نیز به همین معنای چهارم نزدیک هستند. اصول جمع اصل است و در اینجا مراد از اصول همان پایه ها و قواعد و اساس روابط در حکومت نبوی است. اصول حاکم یعنی اصولی که بر چیزهای دیگر مقدم است و بر آنها حکومت دارد. در واقع بدون این اصول، بقیه امور بی اساس هستند و بدون این قواعد و اصول روابط خارجی اسلامی شکل نمی گیرد. روابط خارجی در حکومت نبوی بر اساس این اصول اسلامی استوار بود. اگر این اصول نباشد، بقیه امور که فرع هستند و بر این اصول و قواعد استوار هستند، وجود اسلامی پیدا نمی کنند. یعنی به آنها روابط خارجی اسلامی و یا سیاست خارجی اسلامی نمی توان گفت. روابط خارجی و سیاست خارجی اگر بخواهد اسلامی باشد باید بر این اصول استوار باشد.

۲- روابط خارجی: روابط خارجی به مجموعه روابط فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و دیپلماسی میان دولت‌ها و ملت‌ها گفته می شود. تفاوت روابط خارجی با سیاست خارجی در آن است که سیاست خارجی به مفهوم امروزی خود، تنها به سیاست‌هایی گفته می شود که مجری آنها وزارت خارجه دولت‌ها باشد و از کانال آن وزارتخانه پایه ریزی گردد. به دیگر سخن، سیاست خارجی عبارت است از سیاست یک دولت در کنش متقابل با دیگر دولت‌ها و خلق‌ها. (آقابخشی، علی و مینو افشاری راد، ۱۳۸۳ش، ص ۲۵۰).

بنابراین، روابط خارجی مفهومی وسیعتر از سیاست خارجی دارد. در این مقاله هدف ما بررسی اصول حاکم بر روابط خارجی در حکومت نبوی است. البته در موضوع بحث ما فرق چندانی بین روابط خارجی و سیاست خارجی نیست، زیرا اصول حاکم بر روابط خارجی در دولت نبوی، اصول حاکم در سیاست خارجی دولت نبوی نیز هستند. اینکه روابط خارجی گفته شود یا سیاست خارجی، تفاوت چندانی ندارد، زیرا این اصول هم برای روابط خارجی حکومت نبوی لازم است و هم برای سیاست خارجی.

۳- حکومت نبوی: مراد از حکومت نبوی همان حاکمیت و حکومتی است که رسول خدا(ص) پس از هجرت به مدینه تشکیل داد. این حکومت پس از شکل گیری مؤلفه های یک حکومت (سرزمین، جمعیت، حاکمیت و حکومت)، تشکیل شد و در زمان حیات آن حضرت به ویژه از سال ششم به بعد همواره رو به گسترش بود و بعد از رحلت آن حضرت نیز در قالب خلافت اسلامی ادامه یافت.

۴- سیره سیاسی رسول خدا(ص): سیره پیامبر(ص) همان نوع و سبک رفتار پیامبر(ص) است. (مطهری، ۱۳۹۳، ص ۴۶) و سیره سیاسی پیامبر(ص) همان نوع و سبک رفتار سیاسی آن حضرت در رهبری و هدایت امت اسلامی و رساندن پیام الهی است.

اصول روابط خارجی در سیره سیاسی رسول خدا(ص)

از آنجایی که دین اسلام و رسالت پیامبر اکرم(ص) جهانی بود، حکومت آن حضرت نیز جهت گیری جهانی داشت. از سوی دیگر رسول خدا(ص) مأمور به ابلاغ دین و دعوت جهانیان به اسلام بود. چنین دولتی نمی تواند در مکان و محدوده جغرافیایی خاصی محدود شود. از این رو، روابط با دیگر ملل لازمه چنین حکومتی است. دعوت عمومی انسانها به اسلام به ویژه دعوت رهبران حکومت های بزرگ آن زمان و همچنین رهبران دینی ادیان مختلف، از جانب رسول خدا(ص)، بیانگر جهانی بودن حکومت آن حضرت و داشتن روابط جهانی است. بنابر این، حکومت نبوی دارای روابط خارجی بوده است.

هر نوع حکومتی و هر امر مهمی که برنامه و نظامی دارد، بر اصولی استوار است. روابط خارجی حکومت پیامبر(ص) با بیگانگان نیز بر اصولی استوار بوده است که در ذیل به اهم آنها اشاره میشود:

۱- توحید و خدامحوری

از منظر جهان بینی اسلامی، توحید رکن بنیادین تمام اصول و قواعد اسلام است. به تعبیر امام خمینی (ره): «ریشه و اصل همه آن عقاید - که مهمترین و باارزشترین عقاید ماست - اصل توحید است». (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۳۸۷).

منظور از توحید، یکتاپرستی و اعتقاد به خالق و مدبر یگانه برای هستی است. به تعبیر شهید مطهری: «جهان بینی توحیدی یعنی درک اینکه جهان از یک مشیت حکیمانه پدید آمده و نظام هستی براساس خیر و جود و رحمت و رسانیدن موجودات به کمالات شایسته آنها استوار است» (مطهری، ۱۳۸۰، ص ۱۶).

حکومت اسلامی براساس یگانه باوری و یکتاپرستی بنا شده و وظیفه اصلی آن گسترش توحید است. توحید اساس و پایه تمام ارکان جامعه اسلامی و نظام اسلامی است. همه مسائل

فردی و اجتماعی براساس توحید استوار است. در باور توحیدی قانونگذار اصلی خداست، زیرا او مالک اصلی تمام جهان هستی و همه مخلوقات از جمله انسان است. پس تمام قوانین و مقررات حکومت اسلامی باید از جانب خدا و برگرفته از منابع دین اسلام به ویژه قرآن و سنت باشد. در نظام اسلامی اگر قانونی وضع شود که با قرآن و سنت همخوانی نداشته باشد، آن قانون مردود است. تفاوت اساسی حکومت اسلامی با سایر حکومت‌های لائیک در همین مسأله است. باور توحیدی یعنی خدامحوری نه انسان محوری که زائیده تفکر اومانستی است. پیامبر اکرم(ع) در دعوتش همواره بر یگانگی خدا تأکید می کرد. آن حضرت در اوایل بعثت می فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» (طبرسی، ۱۴۰۸، جلد ۱۰، ص ۸۵۲)، بگویند معبودی جز الله نیست تا رستگار شوید. اگر کسی به یگانگی خدا و رسالت حضرتش گواهی می داد مسلمان محسوب می شد. پیامبر اکرم(ص) در نامه هایی که برای سران حکومت‌های بزرگ آن زمان نوشتند، دعوت به توحید مقدم بر هر چیز دیگری بود. (احمدی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۱-۱۶۲). برخورد و درگیری اصلی رسول خدا(ص) با مشرکان، بر سر شرک و بت پرستی آنان و دوری از توحید و خدا پرستی بود. بنابراین توحید اساس کار و زیربنای حکومت پیامبر اکرم(ص) و همچنین زیر بنای روابط خارجی حکومت نبوی بود.

۲- انحصار حاکمیت برای خداوند و نفی حاکمیت غیر خدا

هدف از ارسال رسل و انزال کتب و آمدن ادیان الهی به ویژه دین اسلام، استقرار حاکمیت الهی بر جهان و اجرای احکام الهی به وسیله آن حاکمیت است. قرآن کریم حاکمیت را تنها از آن خدا می داند و از غیر خدا نفی می کند. در آیات متعدد قرآن از حاکمیت تکوینی و تشریحی خداوند یاد شده است. به عنوان مثال در قرآن آمده است: **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ (انعام/۵۷)**. «حکم و حاکمیت تنها از آن خداست». **ثُمَّ رَدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ لَا لَهُ الْحُكْمُ (انعام/۶۲)**. «سپس همه آنان به سوی خداوند، مولای به حقشان بازگردانده می شوند، آگاه باشید که حکومت از آن اوست». **فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ (غافر/۱۲)**. «حکم از آن خدای والامرتبه و بزرگ است». در این آیات حاکمیت منحصر به خدا شمرده شده و از غیر خدا نفی گردیده است.

علامه طباطبایی در باره آیه اول فرموده است: «در این جمله نفی و استثنا که خود مفید حصر است به کار برده شده تا به وسیله نفی جنس، دلالت کند بر اینکه از جنس حکم، هیچ چیزی برای غیر خدای تعالی نیست و زمام حکم، تنها و تنها به دست خدای سبحان است.» (طباطبایی،

۱۳۷۲ش، ج ۷، ص ۱۱۶). علامه طباطبایی سخنان مفیدی در این مورد دارد که طالب آن می تواند به آدرس فوق مراجعه کند.

آیات دیگری از قرآن نیز دلالت بر نفی حکومت برای غیرخدا دارند که در اینجا مجال بیان آنها نیست. خلاصه کلام اینکه حکم تکوینی تنها از آن خداست ولی در حکم تشریحی، حکومت از جانب خدا به انبیا و اوصیای آنان نیز داده شده است.

بنابراین حکومت اولاً و بالذات از آن خدا و ثانیاً و بالعرض از آن کسانی است که خدا آنها را لایق این مسئولیت دیده و به آنها حکومت داده و فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء/۵۹)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و رسول خدا و صاحبان امر (جانشینان معصوم پیامبر) اطاعت کنید». از این آیات استفاده می شود که رسول خدا(ص) و اولی الامر که مصداق بارز آن امامان دوازده گانه که اوصیای رسول خدا(ص) هستند، حق حاکمیت دارند و حاکمیت آنها از جانب خدا و در طول حاکمیت خداست. طبق آیات قرآن حاکمیت از آن خداست و از غیر خدا نفی شده است. پس یکی از اصول حاکمیت الهی پذیرفتن حاکمیت خدا و نفی حاکمیت از غیر خداست. این مسأله در زندگی سیاسی و حکومت رسول خدا(ص) به خوبی مشهود است. رسول خدا(ص) حاکمیت خود را از جانب خدا می دانست و رسالت او از جانب خدا - که با دلایل متقن در علم کلام اثبات شده است - بیانگر همین مطلب است. پیامبر اکرم(ص) حتی مسأله جانشینی خود را نیز امری الهی و از جانب خدا می دانست. وقتی که قبیله بنی عامر را به اسلام دعوت کرد، رئیس آنها گفت که اگر جانشینی خودت را به ما بدهی، کل قبیله بنی عامر به شما ایمان خواهند آورد و سرباز شما خواهند شد. رسول خدا(ص) این شرط را نپذیرفت و فرمود: «الْأَمْرُ لِلَّهِ يُضَعُّ حَيْثُ يَشَاءُ» این امر به دست خداست هر جا بخواهد آن را قرار می دهد. (ابن هشام، ۱۳۵۵ق، ج ۲، ص ۶۶). بنابراین حاکمیت پیامبر اکرم(ص) از جانب خداست. همچنین جانشینان برحق آن حضرت نیز از جانب خدا حاکمیت دارند. حکومتی که اساسش الهی است، روابط خارجی آن نیز مبنی بر حاکمیت خدا و نفی حاکمیت غیر خداست. پیامبر اکرم(ص) همواره به پذیرش حاکمیت خدا و رسالت خویش دعوت می کرد. در نتیجه یکی از اصول مهم روابط خارجی در حکومت نبوی پذیرفتن حاکمیت خدا و نفی حاکمیت غیر خداست.

۳- جهانی بودن دین اسلام و رسالت پیامبر اکرم (ص)

دین اسلام جهانی و برای همه بشریت است. پیامبر(ص) برای همه جهانیان مبعوث شد و وظیفه داشت پیام اسلام را بگوش جهانیان برساند. بنابراین دعوت اسلامی و تبلیغ دین نیز جهانی است. خداوند در قرآن خطاب به پیامبر(ص) میفرماید: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا (سبأ، ۲۸). «ما تو را جز برای این که تمام بشر را بشارت دهی و [از عذاب] بترسانی، نفرستادیم». باز میفرماید: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا (اعراف، ۱۵۸). «ای رسول ما، به خلق بگو که من بدون استثنا بر همه شما جنس بشر، پیامبرم». همچنین میفرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء، ۱۰۷). «ای رسول، ما تو را نفرستادیم مگر آنکه رحمت برای همه عالمیان باشی».

خداوند نزول قرآن را نیز برای همه انسانها می داند و می فرماید: إِنَّهُ هُوَ إِلَهٌ ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (ص، ۸۷). «این قرآن جز تذکر و یادآوری برای همه جهانیان نیست». همچنین می فرماید: ... إِنَّهُ هُوَ إِلَهٌ ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (یس، ۶۹ و ۷۰). «آنچه او میخواهد چیزی جز مایه یادآوری و قرآنی روشن و روشنگر نیست تا کسانی را که زنده دل اند بیم دهد و سخن (خدا و وعده جهنم) بر کافران محقق شود».

آیات دیگری نیز بر جهانی بودن دین اسلام، دعوت اسلامی و رسالت پیامبر(ص) دلالت دارند که برای رعایت اختصار از ذکر آنها صرفنظر میکنیم. اضافه براین، عام بودن خطابه‌های قرآنی که به قوم و نژاد خاصی اختصاص ندارد، خود شاهد دیگری بر جهانی بودن دین اسلام و رسالت جهانی پیامبر(ص) است.

سنت پیامبر(ص) و سیره سیاسی آن حضرت نیز بر همین مبنا استوار بوده است. در حدیثی از امام مجتبی(ع) آمده است: «گروهی از یهودیان نزد پیامبر(ص) آمدند و گفتند: ای محمد تویی که گمان میبری فرستاده خدایی و همانند موسی(ع) بر تو وحی فرستاده میشود؟ پیامبر اکرم(ص) کمی سکوت کرد و فرمود: آری منم سید فرزندان آدم و به این افتخار میکنم. من خاتم پیامبران، پیشوای پرهیزکاران و فرستاده پروردگار جهانیانم. آنان سؤال کردند: به سوی چه کسی؟ بسوی عرب یا عجم یا ما؟ در این هنگام خداوند آیه ۱۵۸ سوره اعراف را نازل فرمود و رسالت پیامبر(ص) را به تمام جهانیان با صراحت در ضمن آن بیان کرد». (مکارم و دیگران، ۱۳۸۴، ذیل آیه ۱۵۸ اعراف)

پیامبر(ص) فرمود: «پنج چیز به من داده شده که به احدی قبل از من داده نشده است؛ من به سوی تمام انسانها مبعوث شده ام، ولی دیگر پیامبران به سوی قوم خود و ...» (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۰۲۱).

بنابراین رسالت پیامبر(ص) جهانی و آن حضرت مأمور به رساندن پیام اسلام به همه جهانیان بود. مؤید این مطلب از سیره سیاسی پیامبر(ص)، نامه‌هایی است که پیامبر اکرم(ص) به سران کشورهای مطرح آن زمان و همچنین حاکمان و رؤسای قبایل اطراف و حتی رهبران دینی جهان فرستاد و آنان را به اسلام دعوت کرد. در ذیل، به برخی از این نامه‌ها اشاره می‌شود.

پیامبر(ص) در اواخر سال ششم (طبری، ج ۲، ص ۶۴۴) و یا اوایل سال هفتم (ابن سعد، ۱۴۱۸ش، ج ۱، ص ۱۹۸) هجری نامه‌ای برای هرقل امپراتور روم (یعقوبی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۷۷) و نامه‌هایی نیز برای ضغاطر اسقف اعظم رومیان (ابن سعد، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۱۱) و حارث بن ابی شمر حاکم غسانیان (همان، ج ۱، ص ۲۰۰) فرستاد.

همچنین برای مقوقس حاکم اسکندریه (حلبی، ج ۳، ص ۲۸۰) و نجاشی «اصحمة بن ابجر» (ابن سعد، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۹۸) حاکم حبشه و خسرو پرویز پادشاه ایران نامه نوشت. (ر.ک: طبری، ج ۲، ص ۶۵۴؛ جعفری مذهب، میراث جاودان، سال اول، شماره چهارم). افزون بر آن، به سران حکومت‌های محلی وابسته به دربار ساسانی - غیر از حیره که تقریباً نابود شده بود - نیز نامه نوشت.

زمانی که پیامبر(ص) به مناسبت جنگ تبوک در شام بودند (رجب سال نهم هجری)، نامه دیگری به امپراتور روم شرقی و نامه‌های بسیاری به اطراف نوشتند. (ابن سعد، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۱۱ تا ۲۲۱)

۴- دعوت و جهاد اسلامی

پیش از این گفته شد که رسالت پیامبر اکرم(ص) جهانی است. از سوی دیگر آن حضرت مأمور به دعوت بود. پیامبر(ص) و دیگر مسلمانان وظیفه داشتند پیام الهی را به گوش جهانیان برسانند و آنان را به اسلام دعوت کنند. خداوند در قرآن می‌فرماید: ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (نحل، ۱۲۵). «دعوت کن مردم را به راه پروردگارت با حکمت و پند نیکو و مناظره کن با آنان به بهترین وجه ممکن». خداوند در این آیه صیغه امر به کار برده است که بر وجوب دعوت دلالت دارد. در جایی دیگر نیز صیغه امر به کار برده و فرموده است: فَلِدِّلِكَ فَادْعُ وَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ (شوری، ۱۵). «پس مردم را به اسلام دعوت کن و استقامت کن، آن‌چنان که به آن مأمور شده‌ای و از هوا و هوس مردم پیروی مکن».

بنابراین دعوت مردم به اسلام بر پیامبر(ص) و دیگر مسلمانان واجب بوده است. پس باید در

اولین برخورد و در صورت فراهم شدن زمینه، کفار را به اسلام و پذیرش توحید و نبوت حضرت محمدین عبدالله(ص) دعوت کرد. خداوند میفرماید: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي... (یوسف، ۱۰۸). «بگو راه من این است که مردم را براساس بصیرت و شناخت به سوی خدا دعوت کنم و نیز هر کس که از من تبعیت کند چنین خواهد بود».

باتوجه به مفهوم این آیات قرآنی، وجوب دعوت برای مسلمانان امری مسلم است. پس در اصل وجوب دعوت، بحثی نیست. آنچه مورد بحث است، واجب کفایی یا عینی بودن آن است. نظر مشهور فقها بر این است که دعوت، واجب کفایی است. (ابوالفضل شکوری، بی تا، ص ۳۶۰). استفاد از آیات قرآن نیز، همین است. خداوند میفرماید: وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (آل عمران، ۱۰۴). «باید از شما گروهی باشند که دعوت به خیر و همچنین امر به معروف و نهی از منکر کنند». همانطور که از این آیه برمی آید، گروهی از مسلمانان مأمور به دعوت می شوند؛ یعنی اگر گروهی دعوت کردند و مؤثر واقع شد، دیگر تکلیف از بقیه برداشته می شود؛ اما اگر مؤثر واقع نشد، تکلیف همچنان باقی است و باید دیگران نیز دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر کنند. بنابراین دعوت واجب کفایی است و مسلمانان باید آن را به هر نحوی که ممکن است انجام دهند. بر همین اساس پیامبر(ص) افزون بر دعوت نزدیکان و سپس قبایل اطراف، به بیشتر ملل جهان و سران آنها نامه نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد که پیش از این به برخی از آنها اشاره شد.

با استفاده از سیره پیامبر(ص)، فقها نیز دعوت را بر جهاد مقدم دانسته و گفته اند که مسلمانان پیش از دعوت به توحید و نبوت، حق نبرد با کافران را ندارند. (طوسی، ج ۵، صص ۲۶۵ و ۵۲۰). پیامبر(ص) در راستای رسالتش، مأمور به دعوت بود. اگر کسانی از ستمگران و قدرت طلبان برای حفظ منافع نامشروع خود در مسیر دعوت موانعی ایجاد میکردند و با اسلام به مبارزه برمیخواستند، در آن صورت پیامبر(ص) و مسلمانان مأمور به جهاد می شدند، زیرا در چنین حالتی مبارزه با ظلم و فساد و برقراری عدالت در گرو جهاد است.

در شریعت اسلام، جنگ و جهاد ابزاری است که در حالت اضطرار و به عنوان آخرین راه چاره کاربرد دارد. (موسوی، ۱۳۸۴ش، ص ۹۲) در اسلام جنگ و جهاد بدون مراحل مقدماتی مانند دعوت و اتمام حجت، انجام نمی گیرد. جهاد و جنگ بعد از اتمام حجت و به عنوان آخرین راه صورت می گیرد. در واقع جهاد در راستای دعوت و یکی از مراحل دعوت اسلامی است.

پیامبر(ص) پس از هجرت به مدینه، تا زمان صلح حدیبیه، برخوردهای نظامی، پیمان نامه ها و

معاهداتی با قبایل اطراف داشتند. در این مدت غزوه‌ها و سریه‌های زیادی ترتیب دادند. بیش از بیست غزوه و سی سریه در منابع گوناگون تاریخی برای این مقطع زمانی ذکر شده است. (آیتی، ۱۳۶۹، ص ۲۳۸-۲۴۰).

پیامبر(ص) به جهت وظیفه‌ای که از جانب خداوند برای دعوت انسانها داشت، در این برخوردها، یا خود به سراغ قبایل اطراف می‌رفتند و آنان را به اسلام دعوت می‌کردند و یا سریه‌هایی به این منظور می‌فرستادند. اگر قبایل مورد نظر، مسلمان می‌شدند، در آن صورت به جامعه اسلامی می‌پیوستند. درغیراین صورت، حضرت با آنها قراردادی می‌بست و پیمان‌نامه‌ای نوشته می‌شد. البته برخی از غزوه‌ها و سرایا، به درگیری و جنگ می‌انجامید.

جهاد نظامی در اسلام هدف نیست بلکه وسیله‌ای برای دعوت اسلامی است. با جهاد موانع از سر راه دعوت برداشته میشود. فلسفه جهاد در اسلام، کمک به رفع فتنه و فساد در جهان، حاکمیت ارزشهای الهی و رفع ظلم از مظلومان است. خداوند میفرماید: وَمَا لَكُمْ لَأَتَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ ... (نساء/۷۵). «چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمکاران) تضعیف شده‌اند پیکار نمی‌کنید؟ همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: پروردگارا ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون ببر و از طرف خود برای ما سرپرستی و از جانب خود یار و یابوری قرار بده».

باز می‌فرماید: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ (بقره، ۱۹۳). «با آنها پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین مخصوص خدا باشد».

آیات جهاد در قرآن کریم فراوان است، ولی به جهت اختصار به همین دو آیه اکتفا میکنیم. نکته مهم این است که جهاد پس از مرحله دعوت قرار گرفته است. پیامبر(ص) مأمور بودند تا پیام الهی را به جهانیان برسانند و آنان را با حق آشنا کنند؛ ولی موظف نبودند مردم را به اسلام متدین سازند، بلکه مردم خود باید اسلام را آزادانه و آگاهانه بگزینند. پیامبر(ص) می‌کوشیدند موانع سر راه مردم، برداشته شود تا آنها انتخابی آگاهانه داشته باشند؛ ولی روشن است که همه مردم آن‌گونه نبودند که سخن حق را بشنوند و به راحتی تسلیم آن شوند. کسانی مثل اشراف قریش، اهل عناد، فساد و قدرت‌طلبی بودند و بر باطل خود پای می‌فشردند. افزون بر آن، شماری از مستضعفان را نیز فریب داده و نه تنها مانع ایمان آوردن آنها می‌شدند، بلکه آنها را به مقابله با پیامبر(ص) و مسلمانان وا می‌داشتند. چنین افراد و گروه‌هایی در برابر اسلام و راه حق می‌ایستادند و مانع ایجاد می‌کردند. آنان راه‌های سیاسی و مسالمت‌آمیز را به برخورد نظامی

تبدیل می کردند.

یکی از این برخوردهای نظامی، جنگ بدر بود. در این جنگ پیامبر اکرم (ص) تلاش فراوانی کرد که برخورد نظامی صورت نگیرد، ولی مشرکان مکه به ویژه ابوجهل دست بردار نبود و برخورد نظامی را حتمی کرد. البته پیامبر (ص) بیش از ده سال در مکه، قریش را به اسلام دعوت و اتمام حجت کرده بود. در این جنگ که ۳۱۳ نفر از مسلمانان در مقابل حدود ۱۰۰۰ نفر از مشرکان مکه قرار گرفته بودند، با کشته شدن ۷۰ نفر و اسارت ۷۰ نفر دیگر از مشرکان (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۶۰۷)، به پیروزی مسلمانان انجامید.

مشرکان قریش برای جبران شکست در جنگ بدر، جنگ احد را تدارک دیدند و یک سال بعد از آن به مدینه حمله کردند تا مسلمانان را تار و مار و اسلام را نابود کنند. هرچند در جنگ احد مسلمانان به علت یک خطای جنگی و بی توجهی به دستور پیامبر (ص) شکست خوردند، ولی مشرکان به هدف خود نرسیدند و نتوانستند اسلام را نابود کنند.

بار دیگر مشرکان و تمام گروه ها و احزاب مخالف اسلام، یک سال بعد با هم متحد شدند و جنگ احزاب را به قصد نابودی اسلام به راه انداختند. تمام دشمنان اسلام، از جمله یهودیان بنی نضیر در خیبر، درصدد برآمدند که از مسلمانان انتقام بگیرند. (ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷۸). دشمنان اسلام با بیش از ده هزار نفر (شمار لشکر مشرکین از ده هزار تا ۲۴ هزار نفر نقل شده است) یوسفی غروی، ۱۳۷۸ش، ج ۲، ص ۴۶۹)) به مدینه حمله کردند، ولی در مدینه با خندق روبه رو و غافل گیر شدند. آنان مدتی مدینه را محاصره کردند، ولی محاصره مدینه سودی نبخشید. این جنگ نیز با حسن تدبیر پیامبر (ص) و ایستادگی و مقاومت مسلمانان و رشادت و شجاعت علی (ع) و امداد های الهی به شکست دشمنان اسلام منجر شد. (ابن اثیر، ۲۰۰۳، ج ۲، ص ۱۸۴).

گفتنی است که جنگ های پیامبر (ص) در این مقطع زمانی، بیشتر حالت دفاعی داشت و در حقیقت این جنگها به پیامبر (ص) تحمیل شد.

لازم به ذکر است که دعوت و جهاد از اصول روابط خارجی هستند. البته دعوت مقدم بر جهاد و جهاد در راستای دعوت و از مراحل آن است. به عبارت دیگر دعوت اسلامی اصل و جهاد فرع آن است. به هر حال جهاد مرحله ای از دعوت است که به منظور برداشتن موانع دعوت تشریح شده است.

۵. عدالتخواهی و نفی ظلم

یکی از اصول مهم در دین اسلام، اصل عدالت است. عدل یکی از صفات خداوند است که جزء اصول مذهب قرار گرفته است. ایمان به عدل الهی (سبحانی، ۱۴۲۰ق، ص ۱۶۴) و وجود آن در سرتاسر جهان هستی و ابتنای آن بر علم و حکمت حق تعالی (طوسی، ۱۳۶۷، ص ۲۳۳) نیز میتواند نقشی عظیم در زندگی سیاسی و جهادی انسان در دو بعد داخلی و خارجی ایفا نماید. عدل در اینجا به مثابه یکی از ارکان دین است که هستی، دین، سیاست و راهبردهای آن و شرع الهی بر اساس آن ایجاد شده است. (جمشیدی محمدحسین و سعیده کوزه گری، ۱۳۹۵، ص ۱۷۲).

رسول خدا(ص) فرموده است: «و بالعدل قامت السموات و الارض...» (فیض کاشانی، ۱۴۰۲ق، ص ۱۰۷) آسمانها و زمین بر اساس عدل نهاده شده اند. علی(ع) در این باره فرموده است: «العدل اساس به قوام العالم» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۵، ص ۸۳) عدالت شالوده ای است که جهان بر آن استوار است.

بنابراین می توان گفت که عدالت یکی از اصول مهم حیات سیاسی، اجتماعی مسلمانان و همچنین سیاست خارجی حکومت رسول خدا (ص) بود که وظیفه داشتند آن را در سراسر گیتی بگسترانند. خداوند می فرماید: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ... (حدید/ ۲۵) «به یقین ما فرستادگان خود را با دلایلی روشن فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان سنجش فرو فرستادیم تا مردم به قسط و عدل برخیزند ...».

رسول خدا در زندگی سیاسی و اجتماعی خود، به عدالت عمل می کردند. بین این نژاد و آن نژاد فرق نمی گذاشتند و عرب و غیرعرب نزد آن حضرت یکسان بودند. در بین صحابه آن حضرت صهیب رومی، بلال حبشی و سلمان فارسی بودند که هر کدام از یک سرزمین و نژاد خاص بودند. بلال برده سیاه پوست، مؤذن ویژه رسول خدا(ص) بود و سلمان فارسی غیرعرب، یکی از اصحاب خاص پیامبر اکرم(ص) به شمار می رفت.

پیامبر اکرم (ص) به شدت به عدالت پایبند بود. در تقسیم بیت المال، در معاشرت با افراد، در قضاوت در حق افراد و در همه شؤون به عدالت رفتار می کردند. در اینجا به همین مقدار اکتفا می کنیم، زیرا ذکر نمونه های عدالت ورزی حضرت به درازا خواهد کشید.

۶- نفی ولایت کفار و نفی سبیل (عزت اسلامی)

در قرآن کریم ولایت و دوستی با کفار نفی شده است. خداوند در قرآن میفرماید: يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ (نساء، ۱۴۴). «ای کسانی که ایمان آورده اید، غیر از مومنان، کسی از کافران را ولی و تکیه گاه خود قرار ندهید». همچنین میفرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ... (ممتحنه، ۱). «ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید».

همچنین خداوند مؤمنان را از ولایت و دوستی با کافران، دشمنان خدا و کسانی که دین را به بازیچه و مسخره میگیرند، نهی کرده است. خداوند در قرآن میفرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ (مائده، ۵۷). «ای کسانی که ایمان آورده اید، افرادی از اهل کتاب را که آیین شما را به باد استهزاء و به بازی می گیرند، و همچنین کافران را، ولی و دوست خود قرار ندهید».

نکته دیگر اینکه خداوند هرگونه سلطه کافران بر مسلمانان را نفی کرده، میفرماید: ... وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (نساء، ۱۴۱). «خداوند هرگز برای کافران بر مؤمنان راهی [برای سلطه] قرار نمی دهد [و به چنین چیزی رضایت نمی دهد]».

البته دوستی با کفار در حال اضطرار و تقیه مستثنا شده است. خداوند میفرماید: لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ... إِلَّا أَنْ تَقْتُلُوا مِنْهُمْ تَقَاءً (آل عمران، ۲۸). «افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند ... مگر اینکه از آنان بپرهیزند [و به خاطر هدفهای مهمتری تقیه کنند]».

بنابراین مؤمنان باید خدا و رسول و دیگر مومنان را دوست و ولی خود بدانند و از ولایت دشمنان خدا، رسول و مؤمنان، بپرهیزند. این همان تولی و تبری است و روابط خارجی مسلمانان باید طبق آن تنظیم شود، همان طوری که پیامبر(ص) تنظیم کرده بود. رسول خدا(ص) هیچگاه ولایت کفار را نپذیرفت و راضی به تسلط یافتن کافران بر مؤمنان نبود. از این رو وقتی در مکه مشرکان حاکم بودند و به مسلمانان سخت می گرفتند و در صدد حفظ سلطه خویش بر مسلمانان بودند و مانع تشکیل جامعه اسلامی و به تبع آن مانع تشکیل حکومت اسلامی بودند، پیامبر اکرم(ص) از مکه به مدینه هجرت کردند و حکومت اسلامی تشکیل دادند. در دوران حاکمیت نیز سلطه هیچ حکومتی نپذیرفت و حتی در نوشتن نامه به حاکمان مختلف، نام خود را جلوی نام آنان می نوشت.

پیامبر اکرم(ص) در روابط خارجی به دنبال نفی سلطه کفار بر مسلمانان بود. آن حضرت هیچگاه سلطه و ولایت کفار را نپذیرفت و همیشه عزتمندی و شکوه اسلام و مسلمانان را مد

نظر داشت. حضرت در این باره فرموده اند: «الاسلام یعلو و لایعلی علیه...» (نوری، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۷، ص ۱۴۲). اسلام برتر است و برتر از آن نیست. رسول خدا(ص) در عمل نیز در پی برتری اسلام و مسلمانان بود و در روابط خارجی از این اصل تخطی نمی کرد.

۱.۷ اصل برقراری ارتباط و پیمان عدم تعرض (صلح و سازش)

اگر چه رابطه مسلمانان با بیگانگان باید محتاطانه و حساب شده باشد، اما این بدان معنا نیست که رابطه خود را با آنان به کلی قطع کنند. خداوند میفرماید: لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (ممتحنه، ۸). «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما بیکار نکردند و شما را از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمیکنند...».

احسان و نیکی کردن به کافران با نفی سبیل کافران بر مؤمنان و نفی ولایت آنان منافاتی ندارد؛ پس بستن قرارداد با آنان و داشتن رابطه با رعایت جوانب آن و بدون ذلت پذیری و بر اساس حکمت و مصلحت بی اشکال است.

خداوند خطاب به پیامبر(ص) در باره کافران میفرماید: وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ (انفال/۶۱). «اگر تمایل به صلح نشان دادند، تو نیز از در صلح در آی و بر خدا توکل کن». پیامبر(ص) بر همین اساس با یهودیان مدینه، مشرکان قریش (در حدیبیه) و نصاری نجران و بسیاری دیگر از عربهای مشرک قرارداد صلح بست.

در روابط خارجی پیامبر(ص) اصل اولیه، برقراری ارتباط در سایه صلح و گفت و گوی مسالمت آمیز بود. جنگ در صورتی رخ میداد که این اصل زیر پا گذاشته و عهد و پیمان شکسته می شد. یا حق و عدل پایمال می گشت و ظلم و فساد رخ مینمود و انسانهایی قربانی زیاده خواهی ظالمان و سودجویان می شدند. پیمانهای گوناگون پیامبر(ص) با گروهها و قبایل مختلف و پایبند بودن آن حضرت به پیمانها و وفای به عهدها، گواه صلح جویی آن حضرت است.

پیامبر(ص) بعد از ورود به مدینه، اضافه بر ساختن مسجد که مرکز حکومت سلامی شد و همچنین بستن عقد اخوت میان مهاجران و انصار و پیمان عمومی اهل مدینه که به منزله قانون اساسی حکومت نبوی بود، با یهودیان مدینه و اطراف آن نیز، جداگانه پیمان همکاری و دوستی بست و آنان را در دین خود آزاد گذاشت. بدین ترتیب زمینه شکل گیری حکومت اسلامی فراهم گشت. پیامبر اکرم(ص) به این پیمان وفادار ماند و تا زمانی که پیمان نشکستند، حضرت متعرض

آنان نشد.

در حدیبیه نیز هرچند پیامبر(ص) و مسلمانان را از حق مسلم خود که زیارت خانه خدا بود محروم کردند، اما وقتی که سران قریش به صلح تمایل نشان دادند، حضرت نیز پذیرفت و قرارداد صلح بست و به آن پایبند بود تا آنکه سران قریش پیمان شکستند. (ر.ک: ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲)

پیامبر(ص) به هر مناسبتی با سران قبایل و بزرگان مذاهب پیمان نامه امضا میکرد و قرارداد صلح می بست و تا زمانی که آنان به پیمان وفادار میماندند، حضرت متعرض آنان نمیشد. در ذیل به برخی از پیمانهای صلح پیامبر اکرم (ص) با برخی از گروهها و قبایل اشاره می شود:

۱- پیمان نامه «بنی ضمیره»

پیامبر اکرم(ص) در صفر سال دوم هجری، در جریان اولین غزوه خود، در سرزمین ابواء^۲ و ودان، با خاندان بنی ضمیره قرارداد صلح بست. (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۲)

۲- پیمان بنی مدلج

در ماه جمادی الاولی سال دوم هجرت، پیامبر(ص) با بنی مدلج معاهده‌ای منعقد کردند و آن را مکتوب ساختند. (یعقوبی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۶۶).

۳- پیمان خزاعه

قبیله خزاعه در اطراف شهر مکه، از جنوب غربی تا بخش شمالی مسیر مکه به مدینه، ساکن بودند. (البلادی، ۱۳۹۸ق، ص ۱۳۷). قبیله خزاعه با عبدالطلب بن هاشم، جد پیامبر(ص) هم پیمان شده بودند. این قرارداد در حدیبیه تجدید شد جز آنکه پیامبر(ص) شرط کرد که ظالم را یاری نکنند و به مظلوم نصرت رسانند. (محمد بن حبیب، ۱۴۰۵ق، ص ۸۶-۹۰)

۴- پیمان بنی غفار

قبیله بنی غفار از قبایل کوچکی بودند که در نزدیکی مدینه و در کنار دریای سرخ سکونت داشتند.

پیامبر(ص) در سال دوم هجری برای بنی غفار پیمان نامه ای نوشت که در آن آمده بود؛ این

^۲. قریه ای از اعمال فرع از توابع مدینه (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۳)

پیمان همیشگی است؛ البته مشروط به آن است که بنی‌غفار مرتکب گناه نشوند. (ابن سعد، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۱۰).

۵- پیمان بنی‌جهینه

قبیله بنی‌جهینه در کنار دریای سرخ، در ناحیه شمال غربی مدینه و در مسیر راه مکه به شام قرار گرفته بود. سرزمین این قبیله در منطقه حساسی از مسیر مکه به شام قرار داشت. پیامبر(ص) با بنی‌جهینه وارد مذاکره شد. با طوایف و اشخاصی از آنان قراردادهایی بست که ابن‌سعد نام شماری از آنها را در الطبقات آورده است. (ابن سعد، ۱۴۱۸، ج ۱، صص ۲۰۷-۲۰۸)

۶- پیمان صلح حدیبیه

پیامبر(ص) در ذی القعدة سال ششم هجری (ابن‌هشام، ج ۲، ص ۳۰۸) برای انجام عمره به سوی مکه حرکت کرد.

قریش تصمیم گرفتند، از ورود مسلمانان به مکه جلوگیری کنند. پیامبر(ص) و مسلمانان تصمیم گرفتند که با پرهیز از درگیری، راه خود را به سوی مکه ادامه دهند. (ابن‌هشام، ج ۲، ص ۵۸۰). سواران قریش که به منطقه غمیم^۳ اعزام شده بودند به مسلمانان نزدیک شدند و آنان را از ادامه راه بازداشتند. مسلمانان برای پرهیز از درگیری، راه اصلی را رها کرده، راه دیگری که سخت و ناهموار بود، پیش گرفتند و در حدیبیه واقع در ۲۲ کیلومتری غرب مکه، در راه جده، (جعفریان، ۱۳۷۳ش، ج ۱، ص ۵۸۲) فرود آمدند. پس از استقرار مسلمانان در حدیبیه، زمینه صلح فراهم شد.

سرانجام قریشیان تصمیم گرفتند که صلح کنند و سه نفر از بزرگان خود را به نام‌های «سُهیل بن عمرو»، «حُوَیْب بن عبد العزی» و «مِکْرَز بن حفص» را برای گفت‌وگو درباره صلح نزد پیامبر(ص) فرستادند. آنان سه پیش شرط گذاشته و سهیل بن عمرو را به رعایت آنها موظف کرده بودند:

۱. در این سال محمد(ص) وارد مکه نشود تا اعراب نگویند که او به‌زور و غلبه بر قریش وارد مکه شد؛ (ابن‌هشام، ج ۲، ص ۳۱۶)

^۳. مکانی است بین مکه و مدینه و به مدینه نزدیکتر است (یاقوت، معجم البلدان، ج ۶، ص ۳۹۸)

۲. محمد(ص) می‌تواند سال آینده به مکه بیاید؛ سه روز بماند؛ شتران خود را قربانی کند و بازگردد؛

۳. در آن سه روز، فقط در سرزمین ما مقیم شود و بر خود ما وارد نشود. (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۰۵).

سهیل بن عمرو با این سه پیش شرط با پیامبر(ص) وارد گفت‌وگو شد. پیامبر(ص) آن پیش شرطها را پذیرفت و سرانجام بر صلح به توافق رسیدند. پیامبر اکرم(ص) به این پیمان پای بند بود تا اینکه مشرکان قریش این پیمان را نقض کردند که منجر به فتح مکه بدون جنگ و خونریزی شد. (احمدی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۴)

۹- «وفود» یا هیئت‌های نمایندگی و پیمانهای آنها با رسول خدا(ص)

یکی دیگر از مسائل مهم در روابط خارجی پیامبر(ص) که زیرمجموعه پیمان نامه‌ها محسوب می‌شود، پذیرفتن وفدها (هیئت‌های نمایندگی) و مذاکره با آنان و دعوتشان به اسلام و نوشتن قرارداد یا دستورالعمل برای آنان بود.

وفدهای گوناگون در سال‌های نهم و دهم هجری به محضر پیامبر(ص) شرفیاب شدند و مذاکراتی انجام گرفت. حضرت برای آنان نامه‌هایی نوشتند و به آنها جوایزی دادند. بیشترین وفدها در سال نهم هجری خدمت پیامبر(ص) رسیدند و به این جهت سال نهم، «سنه الوفود» نام گرفت. (ابن هشام، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۲۰۵).

در سال دهم هجری افزون بر آمدن وفدهای گوناگون و انجام مذاکرات، افراد یا هیئت‌ها هنگام بازگشت، نماینده تام‌الاختیار پیامبر(ص) در میان قبایل و قوم خود می‌شدند و آن حضرت دستورالعمل‌هایی را نیز برای آنها می‌نوشتند. آنان به کارهایی از قبیل آموزش قرآن و فقه و تعلیم و تربیت می‌پرداختند، صدقات را جمع‌آوری و صرف فقرای آن قوم می‌کردند.

گفتنی است که پیامبر(ص) پیش از آن نیز علاوه بر فرستادن سفیر به سوی حاکمان مختلف، گروه‌های تبلیغی نیز به سوی قبایل می‌فرستادند که برخی از آنها به دست دشمنان به شهادت می‌رسیدند. به عنوان مثال می‌توان به واقعه «رجیع» و «بئر معونه» در صفر سال چهارم اشاره کرد. (ر.ک: ابن هشام، ج ۲، ص ۱۶۹؛ ابراهیم حسن، ۱۳۷۶ش، ص ۱۳۴).

آمدن وفدها و فرستادن نمایندگان و گروه‌های تبلیغی از سوی پیامبر(ص) باعث شد که اسلام به سرعت در شبه‌جزیره عربستان گسترش پیدا کند و اسلام دین عامه مردم شبه‌جزیره

شود. (ر.ک. احمدی، ۱۳۹۰، صص ۱۹۸-۲۰۸)

۱۰- وفای به عهد و پیمان

در اسلام وفای به عهد و پیمان واجب است. خداوند میفرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (مانده ۱). «ای کسانی که ایمان آورده اید، به پیمانها وفا کنید». همچنین میفرماید: وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا (نحل/۹۱). «وقتی که با خدا (رسول و بندگان) عهد بستید، بدان عهد وفا کنید و سوگندها را پس از محکم ساختن، نشکنید». در باره مؤمنین نیز میفرماید: وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (مؤمنون/۸). «و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت میکنند».

پیامبر اکرم(ص) نیز وفای به عهد را واجب میدانست و هیچگاه عهدشکنی نمیکرد و به شدت با پیمان شکنان برخورد و آنها را مجازات میکرد. برخی از جنگهای پیامبر(ص) با مشرکان به علت پیمان شکنی آنان بود و جنگ با آنان در واقع مجازات پیمان شکنی بود. به عنوان مثال میتوان به جنگهای بنی قریظه، بنی نضیر، بنی قینقاع و فتح مکه اشاره کرد. در همه این موارد پیمان شکنی از جانب دیگران بود و پیامبر اکرم(ص) به پیمان هایی که با مشرکان و یا یهود داشت، تا آخر پای بند بود و تا طرف مقابل پیمان نمی شکست، آن حضرت نقض پیمان نمی کرد. همین امر یکی از دلایل موفقیت رسول خدا(ص) در روابط خارجی و مقابله با دشمنان و مخالفان بود.

۱۱- اصل مصلحت

در دوران حکومت ده ساله پیامبر اکرم(ص) جنگ و صلحهای فراوانی رخ داد. در باره جنگ و صلح این سؤال مطرح است که در اسلام جنگ اصل است یا صلح؟
گفتنی است که دانستن اصل و قاعده در روابط خارجی لازم است. دولت اسلامی باید مبنا و قاعده در روابط خارجی را بداند تا سیاست خارجی خود را بر آن مبنا استوار سازد و بدون دلیل از آن قاعده عدول نکند. از سوی دیگر مردم نیز بدانند که اصل و قاعده کدام است و تکلیف آنان در برابر آن چیست؟ مردم طبق این قاعده قضاوت می کنند و عمل به آن را از دولت می خواهند. دشمنان نیز می دانند که اصل و قاعده کدام است و آن را محترم می شمارند و طبق آن رفتار می کنند.
با توجه به آیات و روایات و سیره رسول خدا(ص) نمی توان گفت که اصل در روابط خارجی

جنگ و جهاد است و صلح و سازش جنبه فرعی و تبعی دارد؛ چون دلایل عقلی و نقلی قاطعی بر چنین قاعده و اصلی نداریم، هرچند در محاوره عرفی واژه جنگ بر صلح مقدم می شود و می گویند: «جنگ و صلح» نه «صلح و جنگ». اصالت صلح نیز هرچند مقتضای بعضی از دلایل عقلی و نقلی است، اما این نظریه نیز خالی از اشکال و ابهام نیست. در عین حال اگر امر دایر بین دو نظریه پیشین باشد، نظریه دوم یعنی اصالت صلح بر نظریه اصالت جنگ و جهاد ترجیح دارد. (ورعی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۴)

در این جا می توان گفت که اصالت با مصلحت است و جنگ و صلح تابع مصلحت و فرع آن هستند. با توجه به سیره رسول خدا(ص)، این نظریه ترجیح دارد و می توان گفت که جنگ و صلح بر اساس یک مصلحت صورت می گیرد. رسول خدا(ص) گاهی صلح می کردند، در صورتی که در ظاهر صلح به نفع مسلمانان نبود و حتی بعضی از صحابه به صلح اعتراض می کردند، همان طوری که در صلح حدیبیه اتفاق افتاد. (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۰۵)

گاهی مصلحت در جنگ است و گاهی صلح. هیچکدام از این دو به طور مطلق و همیشگی اصل نیست. اگر دشمن طوری است که از فرصت صلح سوء استفاده می کند و به مسلمانان ضربه جبران ناپذیر می زند، در این صورت جنگ به مصلحت است، همان طوری که رسول خدا(ص) با یهود خیبر عمل کردند. گاهی وضعیت اقتضای صلح را دارد هرچند ممکن است به ظاهر صلح به نفع مسلمانان نباشد، چنانکه در صلح حدیبیه پیامبر اکرم(ص) صلح را ترجیح دادند. این ها مهمترین اصولی هستند که روابط خارجی در حکومت نبوی بر آنها استوار بود و پیامبر اکرم(ص) با توجه به این اصول و با رعایت آنها در سیاست خارجی و ارتباط با بیگانگان عمل می کردند و به آن موفقیت های چشمگیر دست یافتند.

نتیجه

پیامبر اکرم(ص) بعد از هجرت اقدام به تشکیل حکومت کرد. البته حضرت تنها به فکر تشکیل یک حکومت محلی نبود، بلکه به حکومت جهانی و وحدت تمام انسان‌ها، تحت یک نظام واحد جهانی (امت اسلامی) فکر می‌کرد، زیرا دعوت اسلامی جهانی بود. یک حکومت جهانی حتماً روابط خارجی دارد و در همین راستا بود که حضرت به دعوت سران گروه‌ها و قبایل گوناگون و پادشاهان جهان پرداخت. روابط خارجی اسلامی در حکومت نبوی بر اصولی استوار بود که پیامبر(ص) توانست با تکیه بر آنها در زمانی نسبتاً کوتاه، بر تمام جزیره‌العرب مسلط شود و نیرویی عظیم برای پیشبرد اهداف اسلام فراهم آورد.

اصول حاکم بر روابط خارجی در حکومت نبوی که از سیره رسول خدا(ص) و قرآن کریم که سرچشمه سیره نبوی است، استنباط می‌شود، عبارتند از:

توحید و خدامحوری، انحصار حاکمیت برای خداوند و نفی حاکمیت غیرخدا، جهانی بودن دین اسلام و رسالت پیامبر اکرم(ص)، دعوت به اسلام و جهاد اسلامی، عدالتخواهی و نفی ظلم، نفی ولایت کفار و نفی سبیل(عزت اسلامی)، برقراری ارتباط و پیمان عدم تعرض (صلح و سازش)، وفای به عهد و پیمان و رعایت مصلحت اسلام و مسلمین.

هریک از این مؤلفه‌ها، اصلی از اصول تخطی ناپذیر روابط خارجی و سیاست خارجی اسلامی است که بدون آنها روابط خارجی و سیاست خارجی اسلامی شکل نمی‌گیرد. اگر روابط و سیاست خارجی مبتنی بر این اصول نباشد، بی‌اساس و غیر اسلامی خواهد بود.

منابع

الف) فارسی

۱. آذرنوش، آذرتاش، *فرهنگ معاصر*، تهران، نشر نی، چاپ چهارم، ۱۳۸۳ شمسی.
۲. آقابخشی، علی و مینو افشاری راد، *فرهنگ علوم سیاسی*، ویرایش ششم، تهران، نشر چاپار، ۱۳۸۳ ش.
۳. آیتی، محمدابراهیم، *تاریخ پیامبر اسلام*، ج ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ ش.
۴. احمدی، محمد قاسم، *روابط خارجی در حکومت نبوی*، ج ۱، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۰ ش.
۵. جعفریان، رسول، *تاریخ سیاسی اسلام*، (سیره پیامبر (ص))، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۳ ش.
۶. جعفری مذهب، محسن، «نامه پیامبر به خسرو پرویز» مجله میراث جاودان، سال اول، شماره چهارم.
۷. جمشیدی، محمد حسین و سعیده کوزه گری، *بنیان های هویت بخش سیاست خارجی حکومت پیامبر اکرم (ص)*، مجله حکومت سلامی، شماره ۸۰، تابستان ۱۳۹۵ ش.
۸. حسن ابراهیم حسن، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۳۷۶ ش، ج ۹، تهران، انتشارات جاویدان.
۹. خمینی، سید روح الله، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸ ش.
۱۰. سبحانی، جعفر، *مبانی حکومت اسلامی*، ترجمه داود الهامی، مؤسسه علمی و فرهنگی سیدالشهدا، [بی جا]، ۱۳۷۰ ش.

۱۱. شکوری، ابوالفضل، *فقه سیاسی اسلام*، ج ۲ (اصول سیاست خارجی)، [بی جا]، [بی تا].
۱۲. عمید زنجانی، عباسعلی، *فقه سیاسی*، ج ۳ (حقوق بین الملل اسلام)، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷ ش.
۱۳. مصباح یزدی، *آموزش عقاید*، تهران، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۸۰ ش.
۱۴. مطهری، مرتضی، *جهان بینی توحیدی*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ ۱۴، ۱۳۸۰ ش.
۱۵. مکارم و دیگران، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ۲۵، ۱۳۸۴ شمسی.
۱۶. موسوی، سید محمد، *دیپلماسی و رفتار سیاسی در اسلام*، ج ۲، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۴ ش.
۱۷. ورعی، سید جواد، *بررسی فقهی اصل در روابط خارجی دولت اسلامی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول، پاییز ۱۳۹۰ ش.

ب) عربی

۱. قرآن کریم
۲. آمدی، عبدالواحد بن محمد، *غرر الحکم و درر الکلم*، تحقیق سید مهدی رجایی، قم، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۳. ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۲۰۰۳ م.
۴. ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، ج ۲، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.

۵. ابن هشام، ابومحمد عبدالملک بن هشام، *السيرة النبوية*، تحقیق مصطفی السقا و دیگران، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ق.
۶. _____، *سيرة النبي*، تحقیق مصطفی سقا و دیگران، قاهره مطبعه مصطفی البابی الحلبي، ۱۳۵۵ق.
۷. احمدی میانجی، علی، *مکاتیب الرسول*، تهران، دارالحدیث، ۱۴۱۹ق.
۸. البلاذري، عاتق بن غيث، *معجم معالم الحجاز*، دارمكة، ۱۳۹۸م.
۹. بلاذري، احمد بن يحيى، *انساب الاشراف*، بیروت، انتشارات دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۱۰. _____، *فتوح البلدان*، بیروت، مكتبة الهلال، ۱۹۸۸م.
۱۱. جمعی از نویسندگان، مقاله عبدالعزیز سالم، *الجزيرة العربية في عصر الرسول والخلفاء الراشدين*، سعودی، جامعة الملك سعود، ۱۴۱۰ق.
۱۲. حلبي، برهان الدين، *انسان العيون في سيرة الأمين المأمون (السيرة الحلبية)*، (سه جلدي رحل)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، المكتبة الاسلامية، [بی تا].
۱۳. حموی، یاقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۱۴. حمیدالله، محمد، *مجموعه الوثائق السياسية*، ج ۶، بیروت، دارالنفاث، ۱۴۰۷ق.
۱۵. الدقس، کامل سلامة، *دولة الرسول من التكوين الى التمكين*، عمان، دار عمار، ۱۴۱۵ق.
۱۶. سبحانی، جعفر، *محاضرات في الالهيات*، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۲۰ق.
۱۷. طباطبائی، سید محمد حسین، *الميزان في تفسير القرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، زمستان ۱۳۷۲ شمسی.

۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۸ق.
۱۹. طبري، محمد بن جرير، تاريخ الامم والملوك (تاريخ الطبري)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، روائع التراث العربي، بی تا.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۷.
۲۱. طوسی، خواجه نصیرالدین، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، اسماعیلیان و منشورات شکوری، ۱۳۶۷ش.
۲۲. فیض کاشانی، محسن، تفسیر الصافی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۲ق.
۲۳. قاسم، عون الشریف، نشأة الدولة الإسلامية علي عهد رسول الله، چ ۳، بیروت، دارالجيل، ۱۴۱۱ق.
۲۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۲۵. محمد بن حبیب، المنمق فی اخبار قریش، تصحیح خورشید احمد فارق، بیروت، عالم الكتاب، ۱۴۰۵ق.
۲۶. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، تهران، مرکز النشر-مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۲ش.
۲۷. مسعودي، علی بن الحسين، التنبيه والاشراف، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوي، قاهره، دارالصاوي، ۱۳۵۷ قمری.
۲۸. مطهری، مرتضی، سیری در سیره نبوی، چاپ شصت و پنجم، تهران، صدرا، ۱۳۹۳.
۲۹. مفید، محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق مؤسسه آل البيت، قم، کنگره هزارة شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۳۰. نوری، حسن، مستدرک الوسائل، قم، انتشارات آل البيت، احیاء التراث، ۱۴۰۷ ق.
۳۱. واقدي، محمد بن عمر بن واقد، *المغازي*، تحقیق دکتر مارسدن جونز، چ ۳، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ ق.
۳۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، قم، منشورات شریف رضی، ۱۳۷۳ ش.
۳۳. یوسفی غروی، محمد هادی، *موسوعة التاريخ الاسلامي*، چ ۱، قم، مجمع الفكر الاسلامي، ۱۳۷۸ ش.

